

● دکتر مریم حسینی

عضو هیأت علمی دانشگاه الزهراء

با آهوی کوهی

نام سرو و سرو کاشمر در این باغ سبز طنین انداز است. مرثیه های سرو کاشمر همه مرثیه های سرو است و آزادی. که سرو نماد آزادی و آزادگی است. و مرثیه سرو کاشمر، سروی استوار و بشکوه که کاشته زرتشت، پیامبر ایران بود و در اوج سبزیها و آبی ها آن را بریدند و قطعه قطعه کردند تا تماشاچی خلیفه هرب شود. شعرهای این دفتر با یاد همه آزادی خواهان معطر و به نام همه مقلدان این سرزمین مبارک است.

شاعر سبزی سرو کاشمر را در نظر به نقش چند کاشی از روزگاران پیشین به یاد می آورد و در «در هزاره دوم آهوی کوهی»^۱ در مهمه کاشی ها از نهان سوی قرون، سرو پکتای بی همتای ایران را تماشاگر است:

سبزی سرو قد افراشته کاشمرست
کز نهان سوی قرون

می شود در نظر این لحظه پدیدار مرا.^۱

هزاره دوم / ۲۰

«مویه زال»^۲ از فراسوی روزگاران به گوش شاعر می رسد. بعد از هزار سال و شاهد هم بیشتر هنوز صدای عاشقان سمرقند و بخارا و آواز مطربان شکرنبجه در سماع به گوش می آید که هم

هزاره دوم آهوی کوهی انمکاس سفر ژرفا زرف شاعر در اصمق هستی است که با دستانی سبزیسبز از نور و خرد و روشنی بازمی گردد. شفیمی در این مجموعه نیز شاعر طبیعت، مردم و زندگی است و رسالت و پیام دیرین خود را از یاد نبرده است. رسالت راستین شاعر در هزاره دوم آغاز می شود. تمامت این پنج دفتر، شعرهای دوره پختگی و کمال شاعرند. نگاه شاعر به زندگی در این دفترها نسبت به مجموعه های پیشین، عمیق تر و استوارتر است. شعر او، امروز درختی ستبر و قوی پنجه است که ریشه در اصمق ادب کهن پارسی فرو برده و شاخه هایش را به اوج آسمان شعر امروز رسانده است. شعر شفیمی مایه های بهین و مهین شعر پارسی را از ریشه جذب کرده و به شیوه ای نو به بار نشسته است. هزاره ای دیگر آغاز شده است. دویدن آهوی جوان شعر او در دشتهای آن دیدنی است.

این مقاله گذری کوتاه بر دفتر اول از مجموعه تازه شعرهای وی با عنوان «مرثیه های سرو کاشمر» است:

شاعر عنوان دفتر را از نام آخرین شعر این مجموعه با نام «مرثیه های سرو کاشمر» گرفته است اما جز آن شعر که سوگ سرودی است در رثای سرو آزاده ایران در دیگر اشعار نیز بارها



بای زال مویه می کنند و فریاد سروا سروا در گلو دارند:
 «آن سو ادامه دارد و دارد هنوز هم
 بعد از هزار سال و فزونتر
 نه در اسفاله‌های شکسته
 بر ریگ بوم مرو
 آواز عاشقانه آن پیر
 دندان برهنه کرده به فریاد
 سروا سروا»

شاعر دفتر سروده‌های خود را مزین به سه پیام عشق و آزادی
 و ایران نموده است سه پیامی که شاعر آنها را در سروده‌های
 عارف قزوینی تصنیف سرای عهد مشروطه (م. ۱۳۱۲ ش)
 می‌بیند:

عشق و آزادی و ایران سه پیامند تو را
 که از این سوز و آزین شور، سراپا شرری

همان/ ۷۱

ستایش فردوسی و حافظ و خیام و عارف، چهار شعر
 مجموعه را با نامهای «جاودان خرد» و «ای هرگز و همیشه»
 «ترانه ترانه‌ها» و «به یاد عارف» شکل می‌دهد. در هر یک از این
 شعرها، شاعر با تکیه بر سروده‌های آن شاعران، ویژگیهای
 اصلی شعر و شاعر و نقش و جایگاه آنان را در ادب پارسی بیان
 می‌کند.

قصیده «جاودان خرد» که در صدر مجموعه جای گرفته در
 ستایش فردوسی است. سی بیت در بحر هزج که ظاهراً موسیقی
 آن در استقبال غزل معروف سعدی است با همین وزن و قافیه با
 مطلع:

«تو از هر در که باز آیی بدین خوبی و زیبایی

همان/ ۷۸

غزل ده بیتی «از مرثیه‌های سرو کاشمر»^۲ هم که همه در
 وصف پیرهن سبز و آینه صدنقش و نگار سرو است که آرامگه و
 منزل یاران، باغ تلروان و هزاران، خنیاگه مرغان، تماشاگه
 خلقان، آرامگه خیل سواران، آینه صد نسل و تباران، شادی
 اندوه گزاران و رایت رویان بهاران است.

آیا یاد کرد سرو کاشمر و مرثیه‌های آن، جز بزرگداشت مقام
 آزادی و آزادگی است که از آن سوی قرن‌ها تا امروز همواره در
 طنبور پیران نواخته می‌شود و ملجاء و ساوای همه بی‌پشت و
 پناهان تاریخ است؟

دری باشد که از رحمت به روی خلق بگشایی
بیت نهم این قصیده نیز توجه شاعر را به غزل سعدی روشتتر
می کند:

سخنن را همه زیبایی لفظ است در معنی
تو را زبید که معنی را به لفظ خود بیارایی

هزاره دوم / ۱۲

و در کلیات سعدی می خوانیم:
به زیورها بیاریند وقتی خوب رویان را
تو سیمین تن چنان خوبی که زیورها بیارایی

کلیات سعدی / ۵۹۷

سنگینی و صلابت شعر شفیعی از همان ابتدا با خطاب
باشکوه به شاعر بزرگ ایران نمودار است:

بزرگا! جاودان مردا! هشیواری و دانایی

نه دیروزی که امروزی، نه امروزی که فردایی

استقامت حرف الف و بلندای صدا و کشیدگی آوای آن در
مصراع به قامت بلند فردوسی می ماند در چکاد تاریخ شعر بلند و
بشکوه، چون دماوند در میان دیگر کوه ها، خورشیدی بکتا و
تابان در دل منظومه ایران.

اسامی رستم، سیمرخ، فریدون، کیخسرو، سهراب و
اسفندیار در این شعر همه یادآور حماسه بی مانند فردوسی است
و یاد کردشان، یادکرد دلیری و بخردی، رادی و توانایی و دانایی
است.

«ای هرگز و همیشه» غزلی ده بیشتی در ستایش حافظ است
در بحر مضارع. همه شعر وصف حافظ و شعر وی است و چه
خوب از عهده بیان رندی حافظ و خاصیت آینگی شعر وی برآمده
است:

مستی و هوشیاری و راهی و رهزنی

ابری و آفتابی و تاریک و روشنی

هر کس درون شعر تو جویدی خویش و تو

آینه دار خاطر هر مرد و هر زنی

هزاره دوم / ۵۳

شاعر هر مصرع حافظ را عصاره اعصار و شعرش را چراغ

هستی و خودش را فریاد میهن می داند:

هر مصرعت عصاره اعصار وای شگفت

کاینده را به آینگی صبح روشنی

آفاق از چراغ صدای تو روشن است

خاموشیت مباد که فریاد میهنی

همان / ۵۴

«و ترانه ترانه ها» داستان شعر خیام است در شادباخ

نیشابور. شاید شاعر نام شعر را از کتاب «ترانه های خیام»

صادق هدایت گرفته باشد. سخن از پیاله، سبو و سفال شکسته

و تماشاگاه سبزه، اجزای اصلی شعر خیام است که در ترانه

ترانه ها انعکاس می یابد. از خیام بشنویم:

چون ابر به نوروز، رخ لاله بشست

برخیز و به جام باده کن عزم درست

کاین سبزه که امروز تماشاگاه توست

فردا هم از خاک تو بر خواهد رست

ترانه های خیام / ۸۸

و در ترانه ترانه ها می خوانیم:

وان آذرخش کز دل این ابر می جهد

گویی چراغ هوش و دل آگه وی است

وین سبزه ای که زار بر آن گرید ابر صبح

بلبری ز سبزه های تماشاگاه وی است

هزاره دوم / ۵۹

در این اشعار می بینیم که شفیعی با قالب کلاسیک به ستایش
شعرا پیشین می پردازد. ستایش فردوسی در قصیده ای با سبک
خراسانی و وزنی مطمئن و باشکوه، سپس حافظ در غزلی با
یکی از معروفترین اوزان غزلیات حافظ و «ترانه ترانه ها» به شیوه
رباعیات خیام چهاربازه و شعر به «یاد عارف» چون تصنیفهای
عارف ترانه وار، راه دلها را می زند. و همه هنرهای عارف،
شاعر و آوازخوان و نوازنده و تصنیف سرای بزرگ عهد مشروطه
را در ترانه خود خلاصه کرده است:

روثق ساز و سر آواز و سرود دگری

آفرین بر تو که مجموعه چندین هنری

چنگ روح تو به هر پرده سرودی دارد

هارفا جوهر عصیان تبار بشری

ساز و آواز م سرود تو سه رودند روان

که در آیین آن جان و جهان را نگری

هزاره دوم / ۷۲

پرداختن به شعر چهارتن از برجستگان ادب ایران در این
مجموعه نشانگر توجه و عنایت بیش از حد شاعر به ادب و تاریخ
گذشته ایران است که هر یک از این چهار، به نوعی داعیه دار
بخشی از آن بوده اند.

شاید اوج ایران دوستی شاعر را در شعر «هزاره دوم آهوی

کوهی» دومین شعر مجموعه «از مرثیه های سرو کاشمر» ببینیم.

این شعر یادآور قصیده «لزنیه» بهار است. در آن قصیده،

بهار که تماشاگر هجوم سیل مه بر دره ها و کوهها و دشتهای

«لزن» سوتیس بوده است از تاریکی و بدروزی ایران یاد می کند

که روزی مجمع خوبیها و زیباییها بوده است:

«مه کرد مسخر دره و کوه لزن را

پر کرد ز سیماب روان دشت و چمن را

گیتی به غبار دمه و میغ نهان گشت

گفتی که برفتند به جاروب لزن را

گم شد ز نظر کنگره کوه جنوبی

پوشید ز نظارگی آن وجه حسن را

... کم شد ز نظر آن همه زیبایی و آثار

وین حال فریاد من آورد وطن را

شد داغ دلم تازه که آورد به یادم

تاریکی و بدروزی ایران کهن را

آن روز چه شد کایران زانوار عدالت

چون خلد برین کرد زمین را و زمن را
آن روز که از بیخ کهنسال فریدون
برخاست منوچهر و بگسترد فنن را ...

دیوان بهار ج ۱ / ۸۰۷

دل بستگی فراوان شفیعی به شعر بهار نیز خود دلیلی دیگر بر تداعی ناخودآگاه شعر بهار در ذهن اوست. تکرار ردیف «مرا» در شعر شفیعی که در پایان بندهای آن به مناسبت تکرار می شود به ردیف «را» در شعر بهار شبیه است:

تا کجا می برد این نقش به دیوار مرا؟
تا بدانجا که فرو می ماند

چشم از دیدن و لب نیز ز گفتار مرا.
لاجورد افق صبح نشابور و هری ست
که درین کاشی کوچک متراکم شده است
می برد جانب فرغانه و فرخار مرا
گرد خاکستر حلاج و دعای مانی
شعله آتش کرکوی و سرود زرتشت
پوریای ولی آن شاعر رزم و خوارزم
می نمایند درین آینه رخسار مرا

هزاره دوم / ۱۸

حال و هوای کلی شعر یاد بزرگیهای ایران و حوادث گذشته آن است که شفیعی را در عصر خود به «بهار» دیگر بدل کرده است. شعر هزاره دوم آهوی کوهی قویترین شعر مجموعه مرثیه های سرو کاشمر است و شاید بتوان گفت مرثیه اصلی سرو کاشمر در سرود آهوی کوهی است.

شعر «شهر من» نیز باز حکایت عاشقی شاعر است، عشق شاعر به شهر او «ایران شهر» که در محاصره ریگیادهاست. شهری که خوشی و اندوه و خرابی و آبادی در آن کنار هم نشسته است. آبی خزر و سبز گیلان در کنار زرد کویر، با روحی پهناور و عمیق که در زیر کتیبه های تانار و تازیان هنوز زنده است. شهر شاعر، بهشت جهان است:

نیمیش از حقیقت و نیمی زیاده
شهری ست در محاصره ریگیادها
نیمی ز باغهایش ویران و زیر شن
نیم دگر زابر بهارند شرمگن
... یک سوی رنگ گندمی خاک شعله ور
یک سوی سبز گیلان با آبی خزر
... شاد و غمین خرابه و آباد شهر من
جمع شگفتی آور اضداد شهر من
... گر آشکار و گر که نهان است شهر من
در چشم من بهشت جهان است شهر من

هزاره دوم / ۳۰

اما این شهر عجیب و خراب آباد شاعر در دو شعر مجموعه با نامهای «ساعت شنی» و «از میان روشنائی ها» با شهرهای همسایه و مردم آن مقایسه می شود. شاعر در «ساعت شنی» به بیان عقب ماندگی شهر خویش می پردازد و آن را با سرزمین هایی

می سنجد که در آن به جای ساعت شنی و شمارش دانه های تسبیح، زمان نوری و حساب نجومی دارند. در حالی که در سرزمین وی هنوز چون عهد دقیانوس برای گذشت زمان شن ها را می شمردند. او می داند که دوره مردمی که زمانشان را به دست حرکت شن ها و ماهی های برکه داده اند به سر آمده، او می داند که صید ماهی از برکه گسسته از دویا به زودی به پایان می رسد و دیگر قوتی برای مردم او نیست. این شعر شفیعی یادآور داروگ نیماست. نیما هم در آن قطعه، کشت سرزمین خود را با کشت همسایه مقایسه می کند در سرزمین همسایگان او باران ها از پی هم می بارند ولی چشم مردم شهر وی به آوای داروگ است تا کی خیر رسیدن باران را بدهد:

خشک آمد کشتگاه من در جوار کشت همسایه



شعر من که کوهی

هزاره دوم آهوی کوهی

بیخ دفتر شعر

سرشدهی سرو کاشمر، حلی و دشتکی
غزل برای گل افشارگردان
ساز و سوله دار در ستایش کبوترها

گرچه می گویند: «می گریند روی ساحل نزدیک
سوگواران در میان سوگواران»

قاصد روزان ابری، داروگ! کی می رسد باران؟

مجموعه اشعار نیما یوشیج / ۵۰۴

ساعت شنی که از عهد دقیانوس برای شاعر بازمانده است،
لحظه های زمان را می شمرد. او حساب زمان را از حساب
دانه های تسبیح و هجوم دانه های شن می داند:

من از حساب دانه تسبیح
و از هجوم شوم شنهای شناور بر لب برکه
سنجار آنات زمان را نقش می بندم

هزاره دوم / ۳۹

اما همسایه شاعر ساعتی دارد که با طلوع و غروب اختران و کهکشانها و سحابیها آن را تنظیم می کند:
 آن سوی خواب ابرو آبی ها
 با سیر و گشت اختران و با طلوع کهکشان ها و سحابی ها
 همسایه من ساعتش را می کند میزان .

همان / ۴۰

در شعر از میان روشنایی ها، هم شاعر سرزمین خشک و خالی خود را با سرزمین همسایه که سراسر سبزی و رنگارنگی است و در آن باغهای انبوه است مقایسه می کند. در سرزمین او هر نقطه سبزی بر زردی دشت نامش آبدای ستود هر چه در آن دیده می شود بسته به خواسته های غیبی است. انبوه انسان در آن جا موقوف املدهای آسمانی است. مردم سرزمین وی همه محصول چیر تار میخند و صیدشان از تور تصادف است. اما آنچه از مردم همسایه می بیند، همه تصویر انبوه انسان است. در سرزمین آنان همه چیز هدفدار ایجاد می شود و نتیجه اش بهارانی پر باغ و باغی پر رحمان است:

از سربلی می رسم گانجا

هر کبجا بر کاخ گاهی و زرد دشت

نقطه ای از جوهر سبز بوفتاده نامش آبدای ست . . .

از سربلی می رسم گانجا

هر چه می بینی ز تور تصادف بوده و املدهای غیب

و آنچه اینجا در مسیر من

این همه تصویر یک آینه وان انبوه انسان

و آسمان در پاره های ابر بهمن رهسپاران

و آسمان در پاره های ابر بهمن رهسپاران

از میان روشنایی ها و باران

هزاره دوم / ۵۷

در این اشعار، شاعر روی به آینده دارد. او سرزمین خودش را با همه کاستهایش دوست می دارد. او سرزمین خود را بهشت می داند. اما این بهشت با دنیا مردمی بهشتی و قتلویی فلکی نظاره شود.

شاعر در شعر «چراغی دیگر» دوباره به گذشته برمی گردد و از پیر خرد «زرتشت» تقاضای چراغ فرهنگی نوین را دارد. یاد «مانی» و سروده هایش در شعر «مزامیر مانی» و «کتیبه»، یاد شهرهای قدیم ایران که سنسال و پهناور، از ریگ روان مشرق دروازه های مرو تا نساپور و هری و فرغانه و فرخار، سمرقند و کاشغر و شادباغ و لیانه، راوند و بیم، یاد حلاج، پوریای ولی، آذر برزین و رامتین همه و همه حال و هوایی حماسی به شعر می دهند و گردآورهای گذشته را خاطر نشان می کنند.

شاعر در میان گردان و دلاور مردان تاریخ ایران، مستان زن قهرمان را نیز در چهره «زن نساپور» حکایت می کند. نساپور برای شاعر رمز همه ایران است. او ایران را در نساپور خلاصه می کند. خود او دین باب می گوید: «این نساپور در نگاه من شیرده ای است از ایران بزرگ، شهری در میان لهرهای اسطوره و

نیز در روشنای تاریخ با صبحم می که شهره آفاق است از یک سوی و لگد کوب سم اسب های بیگانه در ادوار حلقه از سوی دیگر، همواره حاضر در بستر تاریخ . . .»

زن نساپور زن ایران است. زن رنجبر و کوشای سرزمینی که در لحظه لحظه های زندگی و جای به جای آن می توانش دید. زن قهرمانی که در صحنه ها حاضر است و حضورش پنهان. در خورشید چینی خرمین، در دوزخون، در ستیز با دشمنان می توان او را هرق ریزان و نوحه خون و پشت زینش دید:

می توان در حمله غزها تکتار و ترک

در ستیز دشمنان بر پشت زینش دید

می توان در آن سفال آبی ساده

چنگ بر کف

نغمه گر چون رامتینش دید

... این زن گرد نساپوری ست

می توانی آنچنان با اینچنین ش دید

می توانی بیش ازینش دید

همان / ۷۵

ترکتاز و حشینه فرو تاتار در قرون پیشین، چنان روح شاعر را آزاده خاطر کرده است که نام ایشان را نماد همه مخالفان و مهاجمان و اشغالگران میهنش می داند. سرزمین او که اصالت و شرف و آزادی خود را زیر لگد کوب اسبان غز و مغول و چکمه های اشغالگران روس و انگلیسی حفظ کرده و هرجا و هر گاه که توانست فریاد آزادی و وطن خویشی سر داد. اما شاعر ترسان و هراسان از روزی است که آمدنش هم دور نیست. روزی که دیگر از شهر وی هیچ فریادی و بانگی برنخیزد. آن روز که تاتارها کتیبه ای بنویسند به یاد شهری که زیر شن ها مدفون شد چون شاهی نداشت:

با آذر خشاوزه شمرم

فریاد می زیم که مباد

اینجا

فردا کتیبه ای بنویسند

با نظره ای مرکب ظلمت

با لهجه تار:

شهری که رفت از یاد

شهری که زیر شن ها مدفون شد

چون شاهی نداشت و

فریاد

همان / ۸۸

شیفتگی شاعر به «موسیقی شعر» نیز در تمام ابیات هویداست. از ابتدا تا انتهای دفتر همه جا رود سرود و رده حزین و خنای آواز در کوک ساز و زخمه و ضرباب خنیاگران و مطربان و عاشقان هویداست. انواع سازها چون چنگ، برهه، ظنبور و نای سراینده آواز و نغمه و زمزمه و صدای طنین و ترانه و سرودند. شاعر در هر چه که می بیند و از هر که می شنود صدای سرود و رود سخن سازها را می شنود. حتی کاشی های خاموش

از صق فراموشی ها در گوش او همه ای مکرر دارند:
این طنینی که سراید خموشی ها
از صق فراموشیها
و به گوش آید
ازین گونه به تکرار مرا

هزاره دوم/ ۱۸

شاعر آخرین تلاش خود را نیز برای بقای تبار خویش پسان
پادگاری بر فلاخن نرتم و نرانه سوار می کند تا شاید جاهی،
کسی دیگر، فارغ ازین سبیل ازدهانش که شاعر و شهر او را در
بر گرفته آن نرانه را در بهاری دیگر بر برگهای ارضوانکی جوان
بنگارد:

در شتاب و تنگی مسافتی چنین
پادگاری تبار خویش را
از فلاخن نرتم و نرانه ای

شهر من، مثنوی سیزده بینی است به بحر مضارع، ای هرگز و
همیشه، غزلی ده بینی در بحر مضارع، «وزن جهان» مثنوی بی
چهارده بینی در بحر هزج و از مرثیه های سرو کاشمر غزلی در ده
بیت به بحر هزج. بقیه اشعار در قالب نو و نیمایی اند.

از انواع ساختار و قالب شعرهای این مجموعه می توان
نتیجه گرفت که شفیعی نه قالب شعر کلاسیک را بر شعر نیمایی
ترجیح می دهد و نه قالبهای تازه شعر را امروزه تنها محمل معنی
می داند، بلکه از هر دو قالب به نیکی بهره می برد.

زبان و بیان شفیعی کدکسی زبان فاخر ادبی بنا صلابت و
استوار است. آن نمایه عظیم جستجو و ژرفکاری در ادب
کلاسیک فارسی پروژه خود در آثار ادبی خراسان، زبان شفیعی
و تاسخها گناه زبان فردوسی و خیام و عطار کرده است.
باستانگرایی زبان در بیشتر آثار وی به چشم می خورد. کاربرد
لغات کهن، استفاده از صورتهای فعلی قدیم و گاه مهجور،

شفیعی نه قالب شعر کلاسیک را بر شعر نیمایی
ترجیح می دهد و نه قالبهای تازه شعر را امروزه تنها
محمل معنی می داند، بلکه از هر دو قالب به نیکی
بهره می برد.

باستانگرایی زبان در بیشتر آثار شفیعی به چشم
می خورد

پادگاری به دورتر کراته ای
تا مگر قد به دست رهروی ز وهران
تا نویسش در بهار دیگری
روی برگهای ارضوانکی جوان

هزاره دوم/ ۶۶

تمام اشعار دفتر «از مرثیه های سرو کاشمر» ۲۸ شعر است
که در صفحات ۱۱ تا ۹۳ هزاره دوم آثوری گوهی آمده اند.
بعضی از این اشعار بلندند چون شعر جاودان عمره، هزاره دوم
آثوری گوهی زلفیق زنده، حوضان ابراهیم، ساخت شنی و ...
بعضی کوتاه چون شعر چرخ چاه چرخش دیگر کعبه، مراد
خانزبان و ...

استفاده از لغات باستانی، سبک شعر شاعر را به زبان
فارسی سره نزدیک تر ساخته است.

پانوشتها:

- (۱) نام شعر درم مجموعه از مرثیه های سرو کاشمر
- (۲) نام شعری دیگر از مجموعه مرثیه های سرو کاشمر
- (۳) نام شعری دیگر از مجموعه مرثیه های سرو کاشمر
- (۴) شفیعی کدکسی - مقدمه تاریخ نیشابور ابو عبدالله حاکم
نیشابوری ترجمه محمدمین حسین خلیفه نیشابوری
- (۵) نام کتابی از شاعر به همین نام